زنگویی ، اسدالله؛ شعبانی ورکی ، بختیار؛ فتوحی، محمود؛ مسعودی، جهانگیر (۱۳۸۹). استعاره: مفهوم، نظریه‌ها و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت. *مطالعات تربیتی و روان شناسی*، ۱۱ (۱)، ۱۰۸-۷۷ .

استعاره: مفهوم، نظریه‌ها و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت

اسدالله زنگویی[۱]- بختیار شعبانی ورکی[۲]- محمود فتوحی[۳]- جهانگیر مسعودی[۴]

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۲۶ تاریخ پذیرش: ۸۹/۵/۱۹

چکیده

این مقاله با هدف بازشناسی مفهوم و نقش استعاره از منظر تعلیم و تربیت، در دو بخش تنظیم شده است: در بخش نخست، دیدگاه‌های شش‌گانه در نظریه‌های استعاره کلاسیک و جدید را بر اساس رویکردهای شناختی و با توجه به اهمیت استعاره‌شناسی در بحث‌های شناختی و ذهنی معرفی می‌کند. در بخش دوم، صورت‌های استعاری زبان را در سه گونهٔ اصلی (تشبیه، تمثیل و نماد) رده‌بندی کرده و هریک را جداگانه معرفی نموده و آن‌گاه نقش‌های صور استعاری را با تکیه بر ارزش‌های شناختی و نقش آن‌ها را در صورت‌بندی و بازشناسی معنی معرفی می‌کند. در سراسر این نوشتار به ماهیت استعاره به‌عنوان یک امر شناختی و به نقش‌های آن به‌منزلهٔ یک فرایند تربیتی و پرورشی نظر دارد. در نهایت، این نوشتار چنین نتیجه می‌گیرد که بسیاری از نقش‌های استعاره از جمله نقش‌های انگیزشی، اکتشافی، تأویلی، اقناعی، و نقش‌های معطوف به بازپروری معنی همگی کارکردی تربیتی نیز دارند که در نظام‌های تعلیم و تربیت باید موردتوجه قرار گیرند.

واژه‌های کلیدی: استعاره، نظریه‌های استعاره، کارکردهای استعاره، تعلیم و تربیت، استعارهٔ تربیتی

1- دانشجوی دکتری دانشگاه فردوسی مشهد - asajed20001@yahoo.com

2- استاد دانشگاه فردوسی مشهد

3- دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

4- استادیار دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

امروزه استعاره[1] به‌عنوان عنصری مهم در بیشتر حوزه‌های علمی و معرفتی به‌ویژه حوزهٔ فلسفهٔ تعلیم و تربیت ظاهر شده است و در سه دههٔ گذشته پژوهش‌ها و مقالات معتنابهی در زمینهٔ استعاره و کارکردهای آن در تعلیم و تربیت نگاشته شده است. البته پژوهش در استعاره تنها به قلمرو فلسفهٔ تعلیم و تربیت محدود نشده بلکه به دامنهٔ گسترده‌ای از فلسفهٔ زبان، زبان‌شناسی، و شاخه‌های مختلف روان‌شناسی از جمله روان‌شناسی تجربی، صنعتی، مدیریتی، اجتماعی، رشد، تربیتی، ارتباطات، روان‌شناسی بازرگانی و تبلیغات، علوم بازرگانی، علوم ارتباطات، دین، هوش مصنوعی، علوم زیستی، شناختی، گفتار درمانی و ... وارد شده است.

استعاره در معنای سنتی خود به تشبیه فشرده‌ای اطلاق می‌شود که وظیفهٔ انتقال معنا را برعهده دارد؛ با وجود این، در این پژوهش استعاره در کلی‌ترین معنای خود مورد استفاده قرار می‌گیرد و به تمامی صور مجازی زبان اشاره دارد که باعث انتقال روش‌ها، فنون، تکنیک‌ها، اصول، قوانین، نظریه‌ها، و معانی از یک حوزهٔ معرفتی به حوزهٔ دیگر می‌شود و یا بخشی از تجربه را برای واضح نمودن و آشکار کردن بخش دیگری از همان تجربه به‌کار می‌گیرد.

روش‌های مجازی زبان به‌ویژه استعاره، و نقش آن‌ها در فرایند آموزش و پرورش و تفکر خلاق، از موضوعات مطرح در حوزه‌های روان‌شناسی و تعلیم و تربیت است و توجه بسیاری از دولت‌ها را به خود جلب کرده است. بسیاری از دولت‌ها برای رواج تفکر استعاری در میان شهروندان برنامه‌ریزی‌های قابل توجهی مدنظر دارند. «جایگاه استعاره در شکل‌دهی به افکار عمومی آن‌قدر زیاد و حساس است که دولت‌مردان آمریکایی، مبالغ هنگفتی را برای استعاری فکرکردن و استعاری عمل کردن مردم اختصاص می‌دهند. آن‌ها بر این باورند که پیروزی در زمینه‌های افکار عمومی، عملیات روانی و رقابت‌های سیاسی بدون استفاده از فناوری‌های استعاره بعید و شاید ناممکن است» (سیفی، ۱۳۸۶: ۲).

در این مقاله، نخست در یک بررسی اجمالی به دیدگاه‌ها و نظریه‌های استعاره می‌پردازیم، آنگاه با تکیه بر کارکردهای استعاره، افق‌های گسترش کاربرد تفکر استعاری در تعلیم و تربیت را در نظر داریم.

---

1. Metaphor

نظریه‌های استعاره

وقتی این شعر حافظ را می‌خوانیم که

«یارب آن نوگل خندان که سپردی به منش می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش»

به آسانی تشخیص می‌دهیم که «نوگل خندان» و «چمن» در معنای واقعی خود به‌کار نرفته‌اند و استعاره هستند. در فهم چنین جمله‌هایی چندان با مشکل روبه‌رو نمی‌شویم؛ اما امروزه مسئلهٔ استعاره به این سادگی نیست. پس از گذشت بیست و پنج قرن که دانشمندان بلاغت و منتقدان ادبی دربارهٔ استعاره سخن گفته‌اند بحث از استعاره بار دیگر در قرن بیستم بالا گرفته و هنوز توافقی بر سر ماهیت استعاره، نقش‌های آن، و فرایندهای ذهنی که در تولید و ادراک آن نقش ایفا می‌نمایند وجود ندارد. در این مقاله، دیدگاه‌های متنوع دربارهٔ استعاره در شش گروه با عنوان «نظریه‌های استعاره» رده‌بندی، بررسی و معرفی شده‌اند.

۱) نظریهٔ تشبیه

در نظریه‌های استعاره، دیدگاه‌های مبتنی بر تشبیه[1] یا مقایسه از روزگار ارسطو در قرن چهارم پیش از میلاد تا امروز مطرح بوده است. ارسطو نخستین کسی بود که استعاره را بر بنیاد تشبیه و به‌عنوان تشبیه فشرده (خلاصه شده) مطرح کرد. از این دیدگاه، هر استعاره یک تشبیه فشرده است و معنای استعاره بر اساس معنای تشبیه مرتبط با آن شناخته می‌شود. مثلاً گزارهٔ «عشق یک سفر است»، یک گزارهٔ استعاری است[2] که معنای آن از روی گزارهٔ «عشق مانند یک سفر است» حاصل می‌شود.

در نظریهٔ تشبیه، استعاره حاوی نوعی مقایسهٔ ضمنی میان دو امر جداگانه است. به این جمله از هرمان ملویل (۱۸۵۶) توجه کنید: «من گرد و غبار پوچی را از خود دور ساختم». هرچند در این‌جا هیچ مقایسهٔ روشنی صورت نگرفته است ولی پرواضح است که ملویل می‌خواهد توجه ما را به شباهت میان «اندیشهٔ پوچی و خاصیت مسموم کنندگی گرد و غبار» جلب نماید. علاوه بر این، نظریهٔ تشبیه بعضی از ادراکات متضاد ما را زایل می‌کند یا آن‌ها را به حداقل می‌رساند. اگر گزاره یا عبارت استعاری، به‌صورت

1. Simile theories

2. استعاره در بلاغت فرنگی با استعاره در بلاغت اسلامی تفاوتی دارد. در دیدگاه ارسطو اگر در یک تشبیه ادات آن حذف شود، تبدیل به استعاره می‌شود. مثل «عشق دریاست» [عشق مانند دریا است]. اما در بلاغت اسلامی هنگامی تشبیه به استعاره تبدیل می‌شود که از چهار رکن تشبیه (مشبه، مشبه‌به، وجه شبه، ادات تشبیه) تنها مشبه‌به ذکر شود. مانند «به دریایی در افتادم که پایانش نمی‌بینم»؛ یعنی در عشقی [که مانند دریاست] افتادم.

تحت‌اللفظی معنا شود بی‌معنی و گاه مضحک است. مثلاً اگر جملهٔ «عارف، خورشید است» به‌صورت تحت‌اللفظی معنا شود کاملاً غلط است ولی اگر گفته شود «عارف مانند خورشید است» بنابر تأویلی، درست است؛ زیرا این جمله ادعا می‌کند که دو مفهوم عارف و خورشید، ویژگی‌های مشترک دارند.

«نظریهٔ تشبیه براین باور است که ویژگی‌های مشترک میان دو امر مقایسه شده قبل از ساختن استعاره، وجود داشته‌اند و استعاره را می‌توان به یک تعبیر تحت‌اللفظی منتقل کرد بدون آن‌که مضمون شناختی آن (یعنی اطلاعاتی که استعاره منتقل می‌کند) از بین برود. از این دیدگاه، نقش استعاره صرفاً تقویت تأثیر بلاغی و وضوح سبکی و نیز دلنشین کردن سخن است» (آبرامز[1]، ۲۰۰۵: ۱۶۳). در هر صورت، بین تشبیه و استعاره تفاوت‌های فراوانی وجود دارد. معمولاً گزاره‌ها یا عبارات تشبیهی در مقایسه با گزاره‌ها یا عبارات استعاری خاصیت برانگیزندگی کمتری دارند، مخاطب را کمتر به اندیشیدن سوق می‌دهند و پیش پا افتاده و ابتدایی به‌نظر می‌رسند. نظریهٔ تشبیه از چند جهت مورد انتقاد هم قرار گرفته است: اول این‌که همهٔ استعاره‌ها به راحتی به تشبیه تبدیل نمی‌شوند، اگر نگوییم برخی اصلاً قابل تبدیل نیستند. ویلیام لیکان (۱۹۹۹) با اشاره به این استعارهٔ شکسپیر،

«وقتی خون می‌سوزد،
روح چقدر مسرفانه عهد و پیمان‌ها را
به زبان قرض می‌دهد»[2]،

این نکته را به خوبی به نمایش می‌گذارد. لیکان در مورد تشبیهی که این استعاره به‌طور خلاصه به آن اشاره دارد می‌نویسد: در نگاه اول می‌توان گفت: وقتی x که مثل «خون» یک شخص است کاری می‌کند که شبیه سوختن است، y که شبیه «روح» شخص است، چقدر مسرفانه، کاری شبیه به قرض دادن چیزهایی انجام می‌دهد که برای z مثل عهد و پیمان است، که آن‌هم مانند زبان شخص است.

دوم این‌که به‌نظر می‌رسد تحلیل استعاره بر اساس تشبیه، آن‌را تا حد امری سطحی و فاقد ویژگی آگاهی‌بخشی[3] تنزل می‌دهد. بسیاری از فلاسفه گفته‌اند که جملات تشبیهی کاملاً پیش پا افتاده‌اند؛ چون هر چیزی به شکلی شبیه چیز دیگری است. ولی استعاره اغلب اوقات آموزنده و حتی ژرف است.

---

1. Abrams
2. "When the blood burns, how prodigal the soul / Lends the tongue vows"
3. Super-referential and uninformative

سوم این‌که شباهت‌هایی که به‌طور طبیعی برای توضیح معنای تشبیه متناظر با یک استعاره نقل می‌کنیم، غالباً خودشان معنی تلویحی و مجازی دارند. به اولین سطرهای شعر سیلویا پلاث (۱۹۶۱) توجه کنید:

«من نقره‌ام و دقیق

هیچ‌گونه تصورات از پیش اندیشیده‌ای ندارم»[1]

به احتمال زیاد در این‌جا شاعر نقش خودش را به‌صورت استعاری مانند نقره (آیینه) وصف می‌کند؛ می‌خواهد بگوید که او مثل یک آیینه است. یکی از پیچیدگی‌های مربوط به معنای این تشبیه این است که او دنیای اطراف خودش را منعکس می‌کند، ولی مفهوم کلیدی «انعکاس» در این‌جا خودش آشکارا استعاری است. به‌نظر می‌رسد که ما دراینجا در یک چرخهٔ توضیحی نادرست افتاده‌ایم.

۲) نظریهٔ تعاملی استعاره

دیدگاه تعاملی[2] استعاره که به‌عنوان نخستین نظریهٔ مدرن، جای‌گزین و رقیب نظریه‌های سنتی استعاره شد، نخستین بار توسط نظریه‌پرداز ادبی انگلیسی آی. ای. ریچاردز[3]، در کتاب *فلسفهٔ بلاغت*[4] (۱۹۳۶) مطرح شد و ماکس بلک فیلسوف آذری تبار انگلیسی–آمریکایی (۱۹۰۹–۱۹۸۸) که دیدگاه‌هایش در فلسفهٔ تحلیلی تأثیر گذاشت، آن را گسترش داد. نظریه‌های تعاملی دو ادعای اصلی دارند: نخست این‌که استعاره‌ها یک محتوای شناختی تفکیک‌ناپذیر دارند. دیگر این‌که این محتوای شناختی (معنی) از طریق تعامل نظام‌های شناختی متفاوت تولید می‌شوند. نظریه‌پردازان تعاملی بر این باورند که محتواهای شناختی استعاره‌ها حتی اگر از عبارت تحت‌اللفظی تبعیت نکنند می‌تواند صادق باشد.

ریچاردز دیدگاه جدیدی دربارهٔ استعاره مطرح کرد که پس از فروکش کردن تدریجی موج پوزیتویسم رواج یافت. در تاریخ بلاغت، استعاره را نوعی تردستی و مهارت برای تزیین و آرایش کلام و قدرت اضافی زبان به‌شمار آورده‌اند، و نه شکل لازم آن (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۱۰۰). ریچاردز با اعتراض به این اصل می‌گوید استعاره اصل همیشه زنده و حاضر زبان است و آدمی بدون استعاره قادر به سخن گفتن نیست. استعاره را حتی از زبان خشک علمی هم نمی‌توانیم ریشه‌کن کنیم. نظریهٔ بلاغت سنتی، استعاره را موضوعی زبانی و محدود به جابه‌جایی کلمات قلمداد می‌کند و انواع محدودی از استعاره‌ها را مورد توجه

---

1. "I am silver and exact/ I have no preconceptions."
2. Interaction theory
3. Richards
4. *The Philosophy of Rhetoric*

قرار می‌دهد، در صورتی که تفکر اساساً استعاری و حاصل مقایسه است. ریچاردز می‌کوشد تا مباحث بلاغی را به عرصهٔ زندهٔ زندگی بکشاند و بلاغت را زنده و کار آمد کند. او استعاره را از سطح تشبیه فراتر می‌برد و می‌کوشد تا مهارت‌های استعاری را به دانشی صریح و روشن بدل کند. استعاره اساساً عاریت گرفتن و داد و ستد میان تصورات و معامله میان بافت‌هاست و مهارت در استعاره مهارت در زندگی است.

ریچاردز اصطلاح رسانه[1] را برای لفظ استعاره (در شعر حافظ، «نوگل» مشبهٌبه) و اصطلاح هدف[2] را برای موضوع استعاره (مشبه) پیشنهاد کرد. وی در مقابل نظریهٔ مشابهت، چنین عنوان کرد که استعاره با درهم‌آمیختن دریافت‌های ما از مشبه و مشبهٌبه (رسانه و هدف) معنایی می‌سازد که «حاصل تبادل» آن دو است و نمی‌توان با تفسیر تحت‌اللفظی، شباهت آن دو عنصر را بیان کرد. به دیگر سخن، استعاره قابل برگشت و تقلیل به زبان حقیقی نیست. بنابر عقیدهٔ ریچاردز، «استعاره به جای این که جانشین معنای حقیقی باشد، امری بدیل‌ناپذیر است. استعاره گاهی ناگفته‌هایی را بیان می‌کند که با هیچ روش دیگری قابل بیان نیست» (استیور، ۱۳۸۴: ۲۱۵). پیش از ریچاردز، استعاره نوعی فاصله‌گیری بلاغی یا ادبی از زبان عادی تلقی می‌شد؛ ولی ریچاردز نشان داد که استعاره، تمام زبان را زیر سایهٔ خود می‌گیرد و بر شیوهٔ درک و دریافت ما از جهان و پدیده‌ها تأثیر می‌گذارد. اما ریچاردز می‌نویسد «مهارت در استعاره- مهارت در تأویل استعاره‌ها- می‌تواند ما را در تکوین و تثبیت باورها و اعتقادات‌مان یاری دهد و ما را قادر سازد تا کنترل جهانی را که برای خود می‌سازیم در دست بگیریم» (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۱۴۲).

ماکس بلک[3] فیلسوف معاصر در مقالهٔ «*استعاره*» (۱۹۵۵) حدود بیست سال بعد دیدگاه ریچاردز را گسترش داد و نشان داد که استعاره‌سازی یک «عمل ذهنی متمایز»[4] است. استعاره «شباهت» از پیش‌بوده میان دو چیز را بیان نمی‌کند، بلکه شباهت را خلق می‌کند. بلک در حقیقت، در پیشنهاد جسورانه‌ای ادعا کرد که استعاره تنها در تشخیص واقعیت به ما کمک نمی‌کند، بلکه واقعیت یا معنای جدیدی می‌آفریند. به‌عبارتی استعاره مفهوم‌زاست و این زایش مفهومی باعث گسترش و فربهی زبان می‌شود و فربهی و گستردگی زبان، موجب گسترش دامنهٔ علوم می‌گردد. بدین ترتیب، رویکردی پیدا شد که جایگاه استعاره را در قلب زبان و مهم‌ترین عنصر معرفت‌بخش قلمداد کرد. ماکس بلک معتقد است استعاره‌ها بیش از حد گسترده، باز و نامحدود می‌باشند؛ بنابراین، نمی‌توانند عبارات و گزاره‌هایی واجد شرایط صدق باشند.

---

1. Vehicle
2. Tenor
3. Max Black
4. distinctive intellectual operation

تفاوت تشبیه و استعاره

ماکس بلک با طرح تفاوت استعاره و تشبیه از نظریهٔ شباهت فاصله گرفت. آنچه استعاره بیان می‌دارد بسیار فراتر، وسیع‌تر و ژرف‌تر از تشبیه است. تشبیه بر شباهت‌های آشکار بین دو شیء، پدیده و یا مفهوم تأکید دارد؛ به‌عبارتی در تشبیه معنایی خاص مدنظر است که نویسنده قصد دارد توجه فرد را به آن معطوف دارد، ولی استعاره بر معانی نهفته و متناظر تأکید دارد و شاید معانی فراوانی را تولید نماید که همهٔ آن‌ها به معنای حقیقی و تحت‌اللفظی وابسته است.

فرایند تشبیه در زمینه یا به زمینه، محصور است؛ یعنی دو چیز در زمینهٔ خاص به هم شبیه می‌باشند اما استعاره در زمینه یا به زمینه محدود و محصور نمی‌باشد و واژه‌ها فرد را به جستجوی فراسوی زمینه یا متن فرا می‌خوانند. در تشبیه، مشبّه و مشبّه‌به با یکدیگر مقایسه می‌شوند؛ ولی در استعاره فرد به دنبال معنی دوم یا معناهای نمادین است. گزاره‌های تشبیهی حداقل به‌طور جزیی صادقند ولی استعاره‌ها بیشتر (اگر معنای حقیقی و تحت‌اللفظی را مدنظر داشته باشیم) کاذب ولی خیال‌انگیز می‌باشند. فرایند عمل استعاری از دیدگاه بلک چنین است که یک گزاره و یا قضیهٔ استعاری واجد دو موضوع است، موضوع اولیه و موضوع ثانویه (شبیه رسانه و هدف در نظریهٔ ریچاردز). موضوع ثانویه به عقیدهٔ بلک یک نظام (نظام مفهومی) است نه یک شیء خاص (هر چند بلک موضوع اولیه را در مواردی یک نظام معرفی نموده است). در فرایند استعاره، بخشی از شبکهٔ مفهومی از موضوع ثانویه به موضوع اولیه منتقل می‌شود و این بخش از شبکهٔ مفهومی که از موضوع ثانویه به موضوع اولیه انتقال می‌یابد جزیی از مجموعه ویژگی‌هایی است که خود بر موضوع ثانویه قابل حمل است.

لفظ استعاره، بعضی از ویژگی‌های برجستهٔ موضوع ثانویه را انتخاب می‌کند و آن‌ها را یا برجسته‌تر می‌نماید و یا تضعیف می‌کند و یا حداقل مورد تأکید قرار می‌دهد تا به موضوع اولیه منتقل نماید. در یک حکم استعاری خاص و معین، هر دو موضوع ثانویه و اولیه این‌گونه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند:

الف: لفظ استعاره (عاریت گرفته شده) شبکهٔ مفهومی مشابهی را برای موضوع اولیه می‌آفریند.

ب: تعامل بین دو موضوع باعث می‌شود که در موضوع ثانویه تغییرات مشابهی ایجاد شود.

اصول نظریهٔ تعاملی به شرح ذیل است:

۱) گسترش زبان: ریچاردز همانند ریکور کارکرد اصلی استعاره را توسع زبان می‌داند.

۲) خلاقیت استعاره: اساسی‌ترین عناصر اجزای یک قضیهٔ استعاری یعنی مستعارٌمنه و مستعارٌله برای خلق معانی جدید و نو با یکدیگر در تعامل می‌باشند و لذا معانی‌ای فراهم می‌آورند که از نیروهایی متعدد

و گوناگون برخوردار بوده، به‌گونه‌ای که هیچ‌یک از ارکان استعاره به تنهایی توانایی آفرینش چنان معانی‌ای را ندارند.

۳) خلق واقعیت و حفظ آن: چون واقعیت در زبان بازتاب می‌یابد، استعاره گسترش در زبان و واقعیت است. استعاره پیوسته باعث تغییر در جهان اشیاء است. معقول است اگر بگوییم که استعاره با کنار هم آوردن عناصری که کنش و واکنش‌شان بُعد جدیدی به هر دو می‌بخشد، واقعیت جدیدی خلق می‌کند و آن واقعیت را در قالب زبان حفظ می‌کند (هاوکس، ۱۳۸۰: ۹۵).

۴) تأثیر متقابل دو رکن: دو رکن اساسی استعاره یعنی مستعارٌمنه و مستعارٌله (مشبه‌به و مشبه) بر یکدیگر تأثیر متقابل دارند. «حاصل این تعامل چیزی است که آن‌را نمی‌توان با هیچ جمله‌ای که در آن کلمات در معنای حقیقی خود به‌کار رفته باشد بیان کرد و لذا چنین جمله‌ای از نظر مفهومی و ادراکی معادل هیچ جمله‌ای که الفاظ در آن در معنای حقیقی به‌کار رفته باشد نیست» (اژه‌ای، ۱۳۷۶: ۴).

در بطن نظریهٔ تعاملی دو ادعای اصلی وجود دارد: نخست آن‌که استعاره متضمن گونه‌ای محتوای شناختی به‌وجود می‌آید. نظریه‌پردازان تعاملی بر این باورند که محتوای شناختی خلق شده در استعاره «حقیقی» است.

۳) دیدگاه کاربردگرا

دیدگاه کاربردگرا[1] به کاری که استعاره انجام می‌دهد نظر دارد. دونالد دیویدسُن[2] در مقالهٔ معروفش باعنوان «*معنای استعاره*»[3] (۱۹۷۸) بر این باور است که میان معنای تحت‌اللفظی و معنای استعاری تفاوتی وجود ندارد. استعاره‌ها همان معنایی را دارند که واژه‌ها در تحت‌اللفظی‌ترین تعبیر قاموسی‌شان دارند، نه‌بیشتر. استعاره یک مسئلهٔ کنشی است و نه معنایی. استعاره همان سخن صریح به‌منظورجلب توجه به امری است که ممکن است نادیده گرفته شود. خلاصهٔ افکار دیویدسُن در خصوص استعاره بدین شرح است:

۱- استعاره کار رؤیایی زبان است و مانند هر کار رؤیایی، تعبیر استعاره هم به تعبیرکننده و هم به پدیدآورندهٔ آن بستگی دارد. و از آن‌جا که استعاره یک کار تخیلی است ساخت آن به تفکر خلاق، واگرا و فرهیخته نیاز دارد.

---

1. Pragmatic
2. Donald Davidson
3. *What Metaphors Mean?*

۲- بین خلق و آفرینش استعاره و تعبیر خلاق آن رابطهٔ متقابلی وجود دارد، ولی دستورالعملی برای آفرینش، تشخیص، تعبیر و درک معنای آن وجود ندارد و حاصل یک نوع بهره‌گیری از منابع عمدهٔ معرفت به‌ویژه قسمت ناهوشیار ذهن است که به عقیده دیویدسُن، هنرمندان در آفرینش آن موفق‌تر می‌باشند. لذا وی استعاره را حاصل کاربرد خیال‌انگیز واژه‌ها در معنای تحت‌اللفظی آن ولی در تعامل با دیگر کلمات و واژه‌ها می‌داند. به باور پاره‌ای از صاحب‌نظران برای این‌که دو معنا یا دو واژهٔ تحت‌اللفظی ارتباط و تعامل برقرار نمایند و یا یک واژه به‌جای واژهٔ دیگر به‌کار رود، باید قاعده‌ای وجود داشته باشد تا کاربر استعاره به ابهام و سرگیجی دچار نشود. ذکر این نکته نیز لازم است که هر واژهٔ استعاری باید در قالب تحت‌اللفظی خود نیز واجد معانی عمیق باشد تا با استعاری نمودن آن بر عمق و وسعت آن واژه افزوده شود. او می‌گوید بیانات استعاری فکر انسان را به چالش می‌کشند و باعث فعالیت آن می‌شوند؛ زیرا فرد را در برابر نوعی شباهت غالباً شناختی، بدیع و شگفت‌آور بین دو یا چند چیز قرار می‌دهند و استعاره معنا یا احساسی برافزوده دارد که در نظر وی منحصراً به قلمرو کاربرد استعاره تعلق دارد.

دیویدسُن «حقیقت استعاری» را چیزی مانند حقیقت در نظر فلاسفهٔ ایده‌آلیسم می‌داند. ایده‌آلیست‌ها حقیقت را از نوع مفاهیم می‌دانند که برداشت هرشخص از یک مفهوم تحت تأثیر ساختار ذهنی یا شبکهٔ مفهومی ذهن هر فرد است. او در خصوص حقیقت استعاری عقیده دارد اگر استعاره‌ای را درک کردیم می‌توانیم آنچه را دریافت کرده و فهمیده‌ایم «حقیقت استعاری» بنامیم، با ذکر این نکته که معنای استعاره و یا حقیقت استعاری به معنای تحت‌اللفظی وابسته است؛ لذا استعاره‌ها همان چیزی هستند که هستند و فقط باعث جلب توجه می‌شوند و تأثیر روان‌شناختی دارند. شاید بتوان گفت که «حقیقت استعاری» از منظر دیویدسُن همان نظریهٔ جای‌گزینی است. نظریهٔ جای‌گزینی اشعار می‌دارد استعاره فاقد جنبهٔ معرفت‌بخشی است و صناعتی برای تزیین کلام به‌شمار می‌آید (دیویدسُن، ۱۳۸۴).

۴) نظریهٔ کنش گفتاری

ایدهٔ اساسی این نظریه این است که درک یک استعاره، یعنی درک آنچه «گوینده» می‌خواهد با آن (استعاره) به ما منتقل نماید و درک منظور گوینده، زمانی به بهترین و کامل‌ترین وجه صورت می‌گیرد که بین گوینده و مخاطب، ارتباط عمیق، ظریف و مناسبی برقرار شود.

اچ. پی. گرایس[1] در مقالهٔ «منطق و مکالمه»[2] (۱۹۷۵) میان «معنای موقعیتی»[3] سخن (معنایی که یک سخن در موقعیت خاصی از کاربرد خویش دارد) و «معنای بی‌زمان»[4] سخن (معنایی که یک سخن در کاربرد معمول خویش و مستقل از هر زمان خاص دارد) تمایز قائل شده است. این شکل اخیر معنا می‌تواند با معنای حقیقی یا اصطلاحی مشترک باشد. در استعاره گوینده قصد دارد مخاطب را وا دارد تا معنای «موقعیتی» سخن او را تا حدودی به‌وسیله فهم معنای «بی‌زمان» آن کشف کند. نظریهٔ گرایس عملاً یک نوع نظریهٔ کاربردی استعاره است که خود در واقع نوعی از کاربرد نظریهٔ استعاره است. برای این که مشخص شود که آیا چیزی در سخن گوینده نهفته است «قاعدهٔ مشارکت» را به کار می‌بریم. در قاعدهٔ مشارکت چهار اصل کلی وجود دارد که در یک ارتباط گوینده پذیرفته است که روشن و فشرده به شنونده منتقل می‌شود عبارتند از :کمیت، کیفیت، ارتباط و روش.

اصل کمیت: دادن اطلاعات به اندازهٔ لازم نه کم و نه زیاد.

اصل کیفیت: گفتن آنچه شما معتقدید که حقیقت است و پرهیز از گفتن چیزی که سند کافی ندارید.

اصل ارتباط: گفتن چیزی که به ارتباط مربوط است.

اصل روش: تنوع چیزها، اما مهم‌تر از همه باید شفاف باشد، نه تعبیر مبهم، پرهیز از ابهام، باور داشتن، منظم بودن (گرایس، ۱۹۷۵؛ ویلسون[5]، ۲۰۰۸).

جان آر. سرل[6] نظریهٔ گرایس را در کاربرد و بازشناسی منظور استعاره گسترش داد. وی در فصل استعاره از کتاب «*عبارت و معنا*»[7] (۱۹۷۹)، نظریهٔ مشابهت و تعامل را رد کرد. او در نظریهٔ «کنش‌های گفتاری»[8] نشان داد که برای تبیین معنای استعاره باید میان «معنای کلمه یا گزاره» و «معنای گفتار گوینده» تمایز قائل شویم. در این مبحث او چند اصل ضمنی مشترک میان گوینده و مفسر سخن مطرح می‌کند تا نشان دهد که گوینده جمله‌ای را که معنای تحت الفظی خاصی دارد برای بیان معنای استعاری متفاوتی استفاده کند.

1. H.P. Grice
2. *Logic and Conversation*
3. Occasional Meaning
4. Timeless
5. Wilson
6. J. Searle
7. *Expression and Meaning.*
8. Speech Acts

«مشکل توضیح شیوهٔ کار استعاره، بخشی از مسئلهٔ عمومی چگونگی پراکندگی معنی و چندگانگی منظور گوینده و معنای جمله یا واژه است... وظیفهٔ ما در تدوین یک نظریهٔ استعاری آن است تا بکوشیم که اصولی را بیان کنیم که معنای جملهٔ تحت‌اللفظی را با معنای گفتار استعاری گوینده مرتبط کنیم» (سرل، ۱۹۷۹: ۸-۷۶). سرل به روشنی نشان می‌دهد که شنوندهٔ سخن، معنای استعاری یک جملهٔ صریح را به‌طرز خاصی در می‌یابد و آن را تفسیر می‌کند (آبرامز، ۲۰۰۵: ۱۶۴). او شیوهٔ کار ذهن مخاطب را در ادراک استعاره تشریح کرده است. نخستین گامی که شنونده در تفسیر استعاره باید بردارد این است که آیا باید در جستجوی معنای تحت‌اللفظی باشد یا به‌طور خاصی معنای استعاری را پیدا کند؟ گام دوم آن‌که وقتی شنونده تصمیم می‌گیرد که گفتار را به‌طور استعاری تفسیر کند باید مجموعه‌ای از اصول را برای تولید معنای نامزد شده که ممکن است گوینده در نظر داشته به خدمت بگیرد.

دیدگاه‌های کاربردگرا (نظریهٔ گرایس و سرل) نخستین نمونه از نظریه‌های تفسیر استعاری است. ادلهٔ اصلی این نظریه‌ها این است که فهم یک استعاره صرفاً ناظر به دست‌یابی به نیت گوینده در یک ارتباط است. ارتباط موفق ناظر به ارتباطی است که در آن شنونده مقصود گوینده را ادراک کند. زمینه‌های مشترک میان گوینده و شنونده از شروط این دریافت است. این نظریه‌ها بر این باورند که «معنای غیر حقیقی استعاره در ذهن گوینده قرار دارد نه در جمله» (ویلسون، ۲۰۰۸).

۵) دیدگاه شناختی

رویکردِ شناختی[1] به استعاره از دههٔ هشتادِ میلادی با نقدِ یکی از اصولِ دیدگاهِ سنتی، یعنی تمایزِ میانِ زبانِ حقیقی و زبانِ مجازی پدیدار شد و تمایز زبان حقیقی و مجازی را مردود دانست، و ادعا کرد که بسیاری از مفاهیمی که ما در زبانِ عادی و روزمره به کار می‌بریم، استعاری هستند. جورج لیکاف[2]، زبان‌شناس شناختی معاصر آمریکایی در مقالهٔ «*نظریهٔ معاصر استعاره*»[3]، دیدگاه کلاسیک استعاره را به نقد کشید. در دیدگاه کلاسیک، زبان به دو بخش حقیقی و مجازی یا ادبی و روزمره تقسیم می‌شود. لیکاف فرضیات کلاسیک در باب زبان حقیقی و استعاری را مورد انتقاد قرار داد به‌ویژه این فرض‌ها که:

زبان متعارف روزمره ما، به‌طور کلی حقیقی است و استعاری نیست.

همه چیز با زبان حقیقی و بدون استعاره قابل درک کرد.

---

1. Cognitive
2. George Lakoff
3. *The contemporary theory of metaphor*

صدق و کذب، تنها در زبان حقیقی تحقق می‌یابد (لیکاف، ۱۹۹۳: ۱۸۷).

به‌نظر وی، این فرض‌ها منجر به بد فهمی ما از استعاره شده است. دیدگاه کلاسیک گرچه استعاره را به انواع مختلف تقسیم می‌کند و کارکردهای گوناگون برای آن در نظر می‌گیرد اما یک کارکرد اصلی برای استعاره در نظر دارد و آن آراستن، تزیین و نوسازی گفتار آن است.

جرج لیکاف و مارک جانسون[1] در کتاب« *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم*»[2] (۱۹۸۰) نگاهی زبان‌شناسانه و فلسفی را به استعاره و ماهیتِ آن طرح کردند و در تعریفِ آن نوشتند: «اساس استعاره، درک و تجربهٔ چیزی بر اساسِ مفهوم چیزِ دیگر است» (لیکاف، ۱۹۸۰: ۵). آنان مدعی شدند که استعاره صرفاً یک مسئلهٔ زبانی و مختصِ زبانِ ادبی نیست؛ بلکه مسئله‌ای اندیشه‌گانی و مفهومی است که جای آن در ذهن است نه در زبان. نه سال بعد، لیکاف و ترنر در کتاب « *فراتر از عقل سرد*»[3] (۱۹۸۹) دیدگاه‌های خود را در بابِ استعاره بسط دادند و با کمک نمونه‌هایی از گفتار روزمره و شعر، نشان دادند که بیشتر مفاهیم مانند زمان، زندگی، و مرگ به شکل استعاری درک می‌شوند. آن‌ها در رویکردِ شناختیِ خود به بررسیِ استعاره‌های شعری توجه نشان دادند؛ زیرا درک استعاره‌های شعری مستلزم فهم و آشنایی با استعاره‌های قراردادی است و شاعران هم از استعاره‌های عادی در زبانِ روزمره بهره می‌گیرند و آن‌ها را بسط می‌دهند تا جنبه‌های دیگری از واقعیت را به ما نشان دهند. «شاعران با کاربرد تجربه‌های مشترک و همگانی، تجربیات ما را برجسته می‌کنند، پیامدِ باورهای‌مان را می‌کاوند، طرزِ تفکر ما را به چالش می‌کشند و ایدئولوژی‌های ما را نقد می‌کنند. برای فهمِ ذات و ارزشِ خلاقیتِ شاعرانه، ما باید شیوه‌های عادی تفکرِ خود را بشناسیم» (لیکاف و ترنر[4]، ۱۹۸۹: مقدمه).

استعاره در دیدگاه شناختی، فهم و درک یک حوزهٔ مفهومی بر حسب حوزهٔ مفهومی دیگری تعریف شده است. لیکاف قلمروی که عبارات استعاری از آن‌ها شکل می‌گیرد «قلمرو مفهومی مبدأ یا منبع»[5] و حوزه‌ای که قصد فهم و درک آن را داریم «قلمرو مفهومی مقصد یا هدف»[6] نامید. در استعاره‌های مفهومی قصد بر این است که مفاهیم انتزاعی، نامحسوس و پیچیده بر اساس مضامین محسوس، ملموس و عینی، درک و یاد گرفته شود؛ زیرا به باور لیکاف عمده‌ترین هدف به‌کارگیری استعاره در حوزهٔ زبان‌شناختی

1. Mark Johnson
2. Metaphor we live by
3. *More than cool reason*
4. Turner
5. Source domain
6. Target domain

همین است که ما مفاهیم ذهنی و انتزاعی را بر اساس یک الگوی عینی و محسوس تجزیه و تحلیل کنیم و آن‌ها را یاد بگیریم.

بنابر عقیدهٔ لیکاف و جانسون، مفاهیم در اثر تعامل مفاهیم یک حوزه با مفاهیم حوزهٔ دیگر آفریده می‌شوند و ما زمانی استعاری بودن یک کلمه یا قضیه را درک می‌کنیم که از تجربه‌های محسوس و ملموس مادی جدا و به دنیای عواطف و احساسات و مفاهیم وارد شویم در آن صورت، استعاره، اهمیت آن و نقشی که در معرفت بخشی و حتی خلق مسائل جدید دارد را به‌خوبی درک خواهیم کرد. مثال معروف لیکاف این است: «عشق یک سفر است». بر اساس این قضیه، عاشقان مسافرانی هستند که بر اساس پاره‌ای از اهداف مشترک با همدیگر همراه شده‌اند. آنان زمانی در این سفر موفق خواهند بود که لوازم و اسباب سفر را به‌همراه داشته باشند و سختی‌های احتمالی آن‌را هم پیش‌بینی نمایند. در واقع، در جریان استعاری فکرکردن و استعاری عمل نمودن ما جهان ناشناخته‌ای را بر اساس تجربیاتی که از جهان دیگر داریم شناسایی می‌کنیم و به استنتاج می‌رسیم. لیکاف می‌گوید استعاره فقط به سطح زبان محدود نمی‌شود، بلکه در تمام زبان رسوخ می‌کند، اساس آن است و حرکات بدنی و حتی تفکر رادر بر می‌گیرد.

لیکاف بر این عقیده است که استعاره‌ها صرفاً واژه نیستند، بلکه تجربیات، دانش‌ها و شناخت‌های گسترده و عمیق بوده که در جریان آن‌ها از تعمیم به‌ویژه تعمیم چندمعنایی، استنتاجی و تعمیم فلسفی فراوان بهره‌گیری می‌شود؛ لذا در جریان استعاره هم معانی موجود، توسعه و بسط می‌یابند و هم معانی جدیدی آفریده می‌شوند. در جریان استعاره از اصطلاحات قابل تصور که خاصیت انگیزشی دارند استفاده می‌شود و همین مسئله فرد را به جستجوی استعاره‌های متعدد و جدید هدایت می‌نماید و مفاهیم و واژه‌های فراوانی را به صفحهٔ ذهن او می‌آورد که برای نیل به مقصد و حل مشکل ضروری‌اند.

گوهر کتاب «*استعاره هایی که با آن زندگی می‌کنیم*» این است که استعاره‌ها فقط ابزارهای زیباشناختی و ادبی نیستند، بلکه فراتر از آن این باور را برجسته می‌نمایند که انسان استعاری می‌اندیشد و با استعاره‌ها زندگی می‌کند. در این کتاب، تأثیر استعاره‌ها و طرح‌واره‌های مفهومی بر شناخت و اندیشه‌های انسان نیز مورد بحث قرار می‌گیرند.

لیکاف و همکارانش برای استعاره سه سطح هستی‌شناختی، مفهومی و ساختاری در نظر می‌گیرند. استعارهٔ هستی‌شناختی استعاره‌های مفهومی و ساختاری را زیر کنترل خود دارد و هر استعارهٔ تازه‌ای در سایهٔ آن بنیاد هستی‌شناختی استعاری تولید می‌شود. استعاره‌ها دو گونه‌اند: قراردادی و تازه. مثلاً استعارهٔ «زندگی سفر است» یک استعارهٔ کاملا قراردادی و جا افتاده است و در گفتار روزمرهٔ مردمِ عادی به

صورت‌های مختلف نمودار می‌شود مثلاً:

۱- آن‌ها در مسیرِ زندگی به مشکلاتِ زیادی برخوردند.

۲- فلانی به بن‌بست رسیده است.

نکتهٔ مهم در این‌جا این‌که استعاره‌های تازه و غیرقراردادی که بیشتر در آثارِ هنری آفریده می‌شود غالباً از طریقِ بسطِ همین استعاره‌های قراردادی و موجود در زبان روزمره خلق و بازشناخته می‌شوند.

لیکاف در اصل استعاره را «نگاشت میان قلمروهای متناظر در نظام مفهومی» تعریف می‌کند و از این رو، هر نگاشت را مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی، و نه یک گزاره صرف، می‌شمارد. به‌عبارت دیگر، بر خلاف آنچه که نظریهٔ کلاسیک مطرح می‌کند، این کلمات یا عبارات نیستند که استعاره را می‌سازند، بلکه اساس استعاره بر روابط مفهومی میان دو حوزهٔ مبدأ و مقصد استوار است. از این منظر، کار کلمات و عبارات، برانگیختن ذهن ما به برقراری ارتباطی است که در خلال آن، موضوعات، ویژگی‌ها و روابط میان دو حوزه منتقل می‌شود (لیکاف، ۱۹۹۳: ۱۸۶). پس می‌توان گفت نگاشت مجموعه‌ای از تناظرهای مفهومی است که یک واژه یا یک رکن از استعاره واژه‌های دیگری را در اذهان تداعی می‌نماید. در واقع، بر اساس این تصور، استعاره همان انتقال مفاهیم، معانی و مضامین برجسته از یک حوزهٔ مفهومی یا شناختی به حوزهٔ مفهومی و شناختی دیگر است. در مواردی هم انتقال معانی، مفاهیم، اصول، روش‌ها، تئوری‌ها، قوانین و ... از یک جهان به جهان دیگر است.

مایکل ردی[1] در مقاله‌ای به نام «استعارهٔ مجرا»[2] سنگ بنای ساختمانی را پی ریخت که جورج لیکاف و کارل جانسون آن‌را در سال ۱۹۸۰ با انتشار کتاب «*استعاره هایی که با آن زندگی می‌کنیم*» به تکامل رساندند. ردی معتقد است که بسیاری از استعاره‌های رایج نه تنها در سطح زبان، بلکه باید در سطح تفکر تحلیل شوند. «استعارهٔ مجرا» در دیدگاه مایکل ردی حاوی این دیدگاه‌ها است:

«طرح مناسب و صحیح مسئله از حل آن اهمیت بیشتری دارد».

زبان به ما کمک می‌کند رونوشتی را از آنچه در اندیشه داریم ارایه دهیم. رونوشتی که تحت تأثیر عوامل فراوانی قرار می‌گیرد و ممکن است تا حدود زیادی به حقیقت شبیه باشد. شاید اگر می‌توانستیم افکار خود را به یکدیگر منتقل کنیم. به نظام‌های ارتباطی نیاز چندانی احساس نمی‌شد. ولی حالا زبان اندیشه‌ها و احساسات افراد را به هم‌نوعان منتقل می‌کند. استعارهٔ مجرا ما را در تبیین این واقعیت که چرا

1. Michael J. Reddy
2. *The conduit metaphor: A case of frame conflict*

افراد نمی‌توانند به درستی افکار و تجربیات ذهنی همنوعان را درک کنند کمک می‌کند. عمده‌ترین عامل ناتوانی درک اندیشه‌های دیگران این است که به پاره‌ای از علایم و نمادهای زبانی آن‌ها در سطح گفتار، مادی یا فیزیکی و ... ناآشنا هستیم.

یکی از اصولی که در استعارهٔ مجرا وجود دارد اصل ذهنیت ریشه‌ای است: «کار استعارهٔ مجرا آن است که امکان مبادلهٔ مواد و همچنین سازه‌های واقعی را بین محیط‌های مختلف به‌وجود آورد» (ردی، ۱۳۸۳: ۱۴۷). استعارهٔ مجرا در عمق جان ما نفوذ نموده و جزیی از وجود ما شده است؛ بر اندیشهٔ ما تأثیر فراوان دارد و به آن جهت می‌دهد و بابهره‌گیری از آن می‌توان بدون تلاش مضاعف و جهد فراوان موفق شدو چنانچه آن‌را کنار بگذاریم، صحبت کردن و برقراری ارتباط ما با مخاطبان تصنعی می‌شود. خلاصهٔ کلام مایکل ردی این است که استعاره در اصل جنبهٔ مفهومی و متعارف دارد و بخشی از نظام متعارف اندیشه و زبان را تشکیل می‌دهد.

۶) نظریه‌های غیرشناختی

ادعای اصلی نظریه‌پردازان غیرشناختی این است: جمله‌ای که به‌صورت استعاری به‌کاربرده می‌شود هیچ محتوای متمایز کننده‌ای از محتوای لغوی خود ندارد؛ یعنی کلمات، عبارات و گزاره‌های استعاری فاقد معانی ویژه و خاص هستند. دیویدسُن (۱۹۷۸) از نظریه‌پردازان تئوری‌های غیرشناختی استعاره می‌گوید گرچه عبارات استعاری معانی متمایزکنندهٔ ویژه‌ای ندارند اما در اثر بزرگ و برجسته نمودن بعضی از شباهت‌ها، تعجب برانگیز می‌باشند و به همین دلیل خاصیت اعجاز دارند که دیویدسُن ویژگی معجزه‌گری استعاره‌ها را «تئوری سببی» نامید. استعاره خاصیت اعجاز دارد، زیرا قادر به بیان و ایضاح مفاهیم و اموری است که با هیچ روش دیگری قابل بیان نیستند. استعاره‌ها کاتالیزوری برای خودسازی هستند و برای مسائل دشوار راه حل ارائه می‌دهند؛ مشروط بر این‌که ساختار استعاره باعث غرابت، تعارض و عدم تعادل شود تا فرد برای ایجاد تعادل به فعالیت روی آورد. روان‌شناسان شناختی زمانی استعاره را عامل شناخت می‌دانند که «هم ابهام ایجاد کند و هم روشنگری؛ ابهام ایجاد می‌کند چون دو عنصری به هم نزدیک شده‌اند که به ظاهر قرابتی ندارند؛ روشنگری ایجاد می‌کند چون یکی از عناصر را در چشم انداز جدید بازنمایی می‌کند» (قاسم زاده، ۱۳۷۹: ۱۶).

صور استعاری زبان و نقش آن‌ها

استعاره در معنای اصطلاحی در کتب درسی بلاغت اسلامی و از جمله در بلاغت فارسی بر نوع مشخصی از کاربرد مجازی زبان (جای‌گزینی لفظی به جای لفظ دیگر بر اساس پیوند شباهت) اطلاق می‌شود؛ اما در این جستار، استعاره در معنایی گسترده مورد نظر است، به گستردگی همان مفهومی که در مباحث زبان‌شناسی و فلسفهٔ زبان به کار می‌رود. اُمبرتو اِکو (۱۹۸۴) استعاره را جنسی دانسته که همهٔ صناعات ادبی از انواع آن به‌شمار می‌روند؛ بنابراین، سخن گفتن از استعاره یعنی سخن گفتن از بلاغت باتمام پیچیدگی‌های آن. مراد ما از استعاره در این بخش همهٔ گسترهٔ مورد نظر امبرتو اکو را در بر ندارد، بلکه شامل کاربردهای جانشینی معنایی در زبان است؛ یعنی مجاز و استعاره، تمثیل و نماد که مهم‌ترین صورت‌های مجازی‌اند و آن‌ها را با عنوان رده‌های استعاری مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) استعاره

از نظر ارسطو، استعاره عبارت است از «کاربرد نام چیزی برای چیزی دیگر» (ارسطو، ۱۳۷۱:کتاب سوم)؛ یعنی چیزی را با نامی بخوانیم که آن نام در اصل به چیز دیگری تعلق دارد. استعاره در اصطلاح علم بیان، تشبیه[1] فشرده‌ای است که یکٔ طرف آن (مشبه) حذف شده و فقط مشبه‌به باقی می‌ماند. به همین دلیل برخی از دانشمندان، علم بلاغت تشبیه و استعاره را ماهیتاً یکی دانسته‌اند. عمده‌ترین تفاوت تشبیه و استعاره این است که در تشبیه، ادعای همانندی و شباهت مطرح است اما در استعاره ادعای این همانی و یکسانی؛ مثلاً در تشبیه می گویند: «خورشید مثل گل آفتاب‌گردان است» اما در استعاره می‌گویند: «خورشید، آفتاب‌گردان است». از دیگر تفاوت‌های اساسی استعاره با تشبیه این است که استعاره در مقایسهٔ با تشبیه، خیال‌انگیزتر است و تخیل را بیشتر به فعالیت وا می‌دارد. البته در کلام استعاری، قرینه‌ای لازم است تا فکر و اندیشه را به سوی مشبه (غرض اصلی) سوق دهد و شنونده، معنای ثانوی لفظ استعاره را زودتر دریابد.

---

1 . در تعریف تشبیه می‌نویسند: تشبیه یکی از صور بلاغی است که با یادآوری همانندی و شباهتی که ممکن است بین دو یا چند چیز وجود داشته باشد نقش تذکاری و قرینه‌ای ایفا نموده و از جمله عواملی است که موجبات بهره‌گیری از قسمت ناهوشیار ذهن، تخیل، تداعی، تصور و تجسم را فراهم و بدان وسیله موجب تحریکٔ اندیشه و تفکر می‌شود. «اصطلاح تشبیه در علم بیان به معنی مانند کردن چیزی است به چیزی مشروط بر این‌که آن مانندگی مبتنی بر کذب یا حداقل دروغ نما باشد؛ یعنی با اغراق همراه باشد. توضیح این‌که همین که می گوییم ماننده کردن (تشبیه مصدر باب تفعیل است که از برای تعدیه به‌کار می‌رود) معنایش این است که دو چیز به هم شبیه نیستند (و یا لااقل شباهت‌شان آشکار نیست) و این ما هستیم که این شباهت را ادعا و برقرار یا آشکار می‌کنیم.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳).

انواع استعاره در بلاغت سنتی عبارتند از:

استعارهٔ مصرحه: جانشین کردن یک پدیده به‌جای پدیدهٔ دیگر بر اساس شباهت آن دو. در این فرایند، ذهن بر اساس شباهت دو چیز از دو زمینه قصد گسترش تلقی و آرایش معانی را دارد.

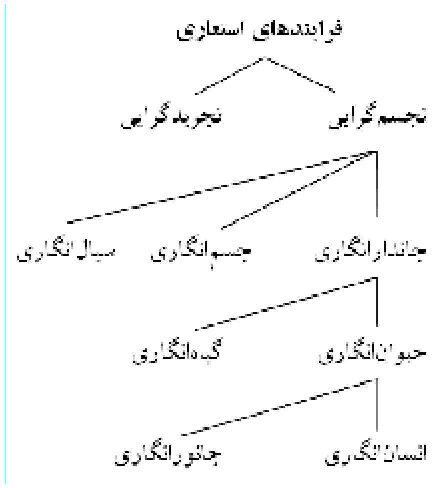
استعاره در فعل: نسبت دادن فعل یک فاعل به فاعل دیگر بر اساس شباهت، از طریق انسان‌انگاری، حیوان‌انگاری، گیاه‌انگاری و ... مثلاً «اسب پرواز می‌کند». داد و ستد افعال موجب پویاسازی و حرکت‌بخشی به اندیشه و زبان می‌شود.

انسان‌انگاری: اعطای ویژگی‌های انسان به پدیده‌های دیگر، شخصیت‌بخشی به اشیاء بی‌جان و همدلی و اعطای روح انسانی به طبیعت، گسترش روح انسانی به اشیاء و طبیعت از طریق تخیل. این فرایند را در بلاغت «شخصیت بخشی» و یا «استعارهٔ مکنیه» می‌نامند.

حس‌آمیزی: تداخل حس‌های پنج‌گانه در قلمرو یکدیگر. مثل شنیدن بو، شیرینی کلام و ... این امر موجب گسترش دایرهٔ ادراک و تقویت حواس و بصیرت می‌شود.

استعارهٔ مرشحه: در این نوع استعاره، ادعای اتحاد و این‌همانی میان دو چیز بسیار زیاد است. مشبه جانشین مشبه‌به می‌شود، اما قرینه‌ای که ذهن را به سوی غرض اصلی گوینده رهنمون شود بسیار دور از ذهن است.

در تفکر استعاری، فرایندهای انسان‌انگاری، حیوان‌انگاری، گیاه‌انگاری و ... دامنهٔ تفکر خلاق و داد و ستدآزادانهٔ عناصر زبان را گسترش می‌دهد و ذهن را از تنگنای زبان بستهٔ قراردادی آزاد می‌کند. در نمودار ذیل فرایندهای استعاره سازی ذهن نشان داده شده است:



(اقتباس از طرح سیلان نشانه‌ها در سجودی، ۱۳۸۴: ۱۴۲-۱۱۹).

ب) تمثیل

منطقیان تمثیل را یکی از اقسام حجت می‌دانند و در تعریف آن می گویند: «تمثیل حجتی است است که در آن حکمی را بر اساس چیزی از راه شباهت آن با چیز دیگر معلوم می کنند. به‌عبارت دیگر، وقتی دو چیز وجه اشتراک یا وجه شباهتی داشته باشند حکم می کنیم که نتیجهٔ آن وجه اشتراک نیز همانند خواهند بود» (خوانساری، ۱۳۸۶: ۳۰۵). وقتی گوینده‌ای برای بیان مقصود خود مطلب حکیمانه‌ای به‌کار می‌برد و بدان وسیله ادعای خود را ثابت می‌نماید، او از شیوهٔ تمثیل سوده برده است. تشبیه و تمثیل از آن بابت با یکدیگر شباهت دارند که در هر دو بین دو چیز یا مفهوم مقایسه و شباهتی صورت می گیرد؛ اما شباهت موجود در تشبیه بر بنیاد تخییل و در تمثیل بر بنیاد قیاس است. تشبیه «سخن جذاب» به «عسل»، تخیلی است در صورتی که در شعر ذیل به مقایسه بر اساس یک قیاس تمثیلی صورت گرفته است.

سبک مغزان به جوش آیند از هر حرف بی‌مغزی   به فریاد آورد اندک نسیمی نیستانی را

(صائب تبریزی)

تمثیل[1] از صور مهم و تأثیرگذار زبان مجازی برای بیان و انتقال مفاهیم، معانی و مضامین فلسفی، عرفانی، اخلاقی، مذهبی، تربیتی، ادبی، سیاسی، اجتماعی و حتی علمی و از روش‌های مهم تربیتی است که در موارد گوناگون استفاده می‌شود؛ این روش از قدرت جذابیت و انگیزش درخوری برخوردار بوده و باعث جلب توجه عمیق و فهم و درک مطالب به‌ویژه مطالب غامض، پیچیده، از جمله مفاهیم عرفانی و فلسفی می‌شود. بخش اعظم ادبیات تعلیمی و آموزشی جهان بر روش تمثیل آفریده شده است. قصه‌های اخلاقی، مانند حکایات حیوانات، فابل، پارابل، و حکایت‌های رمزی همگی از خانوادهٔ تمثیل‌اند که همگی دو لایه دارند: لایهٔ بیرونی (الفاظ) و لایهٔ درونی (محتوا). محتوای این تمثیل‌ها غالباً پنهان است و همانند استعاره مشبه محذوف است.

ج) نماد

کاربرد نماد در دو حوزهٔ عام و اصطلاحی متفاوت است. در معنای عام، نماد عبارت است از هر چیزی که بر چیز دیگری دلالت کند. اما در فرهنگ‌نامه‌های اصطلاحات ادبی، «نماد فقط به کلمه یا عبارتی اطلاق می‌شود که بر یک شیء یا رویداد دلالت کند و آن شیء یا رویداد هم به نوبهٔ خود بر امر دیگری دلالت داشته باشد، یا به مرجع‌هایی فراتر از خود اشارت کند» (آبرامز، ۲۰۰۵: ۳۲۰). در تجربه‌های ذهنی و

1. Allegory

درونی، نماد نمایندهٔ واقعه‌ای می‌شود که به دشواری قابل تصور است. و نشانه‌ای است که با استفاده از عناصر عینی طبیعت امری غایب و نامحسوس را مجسم می‌کند» و در واقع، کوششی است برای بیان مفاهیم نامحسوس و فراسوی طبیعی به زبان طبیعی است.

«نماد بیان‌گر کلیات و مفاهیم بزرگ به‌وسیلهٔ موضوعات جزیی است، اما این موضوعات و تصاویر جزیی چنان زنده و جاندارند که ذهن را تسخیر می‌کنند. اشیاء فقط شیئی نیستند، نمادهایی از شکل‌های آرمانی‌اند که در پس آن‌ها پنهان‌اند» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۶۱). «نمادگرایی روی‌گردانی از ساحت بدیهیات و ادراک عامیانه و گرایش به خصوصی‌سازی ادراک و میل به امور دور از دسترس و هدف‌های دشواریاب است. بودلر[1] شاعر سمبولیست می‌گوید؛ به‌واسطهٔ شعر است که چشم جان شکوه و زیبایی آن سوی گور را می‌بیند» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

نماد یک مفهوم دوگانه مرکب از صورت و معنی است، که صورت آن مرئی و مذکور است و مفهوم یا غرض آن، ایده‌ای نامرئی و پنهان است که به‌طور واضح اشاره‌ای به آن نمی‌شود. تفاوت اساسی نماد با دیگر صورت‌های استعاری در همین جاست. در مجاز مُرسل، استعاره و کنایه یک قرینه هست که به نیمهٔ پنهان و محذوف استعاره اشاره می‌کند، اما نماد فاقد این قرینه است. فرق نماد ادبی با نماد آیینی ملی و نشانه‌های قراردادی نیز در آن است که نماد ادبی یک پدیدهٔ زبانی است و در واژه‌های زبان شکل می‌گیرد؛ یعنی شیء، عکس، رنگ یا شخص نیست؛ بلکه واژه است. واژه‌ها (اسم‌های اشخاص، اشیاء، مکان‌ها و ...) وقتی در متن ادبی به رمز بدل می‌شوند، گرچه خاستگاه زبانی دارند اما از محدودهٔ معناشناختی و منطق زبان رها می‌شوند و قلمرو معنایی و عاطفی فراتری می‌سازند و ویژگی‌هایی دارند که آن‌ها را از نشانه‌های زبانی (الفاظ حقیقی) و استعاره و مجاز و تمثیل جدا می‌کند. برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از: ۱- گنگی ذاتی ۲- اتحاد تجربه تصویر ۳- چند معنایی یا بی‌معنایی ۴- اشتمال بر معرفت شهودی ۵- تناقض نمایی ۶- تأویل پذیری» (فتوحی، ۱۳۸۶: ۱۶۳-۱۶۲).

همان‌طور که ذکر شد، محدوده و حیطهٔ نماد محدود به زبان و شعر و ادبیات نیست، بلکه در تمامی حوزه‌های معرفت بشری کاربرد دارد: «از نظر روان‌شناسان، رمز تقریباً به‌طور کامل در ذهن وجود دارد و سپس به خارج از طبیعت فرافکنده می‌شود و زبان، یا آن را به همان فطرت و صورتی که دارد می‌پذیرد و یا فطرت و صورت آن‌را دگرگون و به شخصیت‌های نمایش تبدیل کند» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۳)

1. Boudler

نماد از پویاترین و انگیزنده‌ترین عناصر استعاری است که دربارهٔ آن تحقیقات بسیار صورت گرفته است. از آنچه در خصوص نماد گفته شد امور ذیل را می‌توان استنباط نمود:

نماد اصطلاح یا واژه‌ای است که هم بر امور عینی و هم بر مفاهیم و امور ذهنی دلالت می‌نماید و از آنجا که در نماد قرینهٔ بازدارنده‌ای وجود ندارد چند مفهوم ذهنی مرتبط به هم نیز از آن برداشت می‌شود.

نماد تلاشی برای عینی کردن مفاهیم، امور و جلوه‌های ذهنی است. به‌عبارت دیگر، در فرایند سمبولیسم سعی می‌شود برای مفاهیم ذهنی، اشیاء و اشخاص مندرج در ذهن ما به ازای خارجی و عینی یافت شود و در واقع از امر نامحسوس، ذهنی و انتزاعی به سمت امر عینی و محسوس حرکت شود.

نمادها شوق اندیشیدن و عشق نیل به حقیقت را در مخاطب تولید می‌نمایند و در او برای تأویل، تعبیر و تفسیر مناسب امور و مفاهیم نمادین انگیزه به‌وجود می‌آورند؛ نویسنده، شاعر، خطیب، معلم و ... نیز با انتخاب و استعمال نمادهای مناسب جذابیت و زیبایی مطلب را افزایش می‌دهند و درخواننده عشق، عزم و انگیزه ایجاد می‌کنند تا داستان، قصه و ... را تا آخر پیگیری نماید.

نمادها وسیلهٔ مناسبی برای بیان مضامین و محتویات ذهنی افراد خلاق است؛ به‌ویژه آن مجموعه از مفاهیم و مضامین که ما به ازای حقیقی در عالم خارج از ذهن ندارند. به‌عبارت دیگر، نماد وسیله‌ای برای بیان مطالب فراطبیعی و پاره‌ای از امور غایب، مشاهده ناپذیر و ... با زبان طبیعی و حقیقی است و همین‌طور نشان دهندهٔ میزان عشق، علاقهٔ فرد به موضوع، حدود هوش، استعداد، توانایی، خلاقیت و وسعت ذهن فرد نشان دهندهٔ میزان تلاش و کوششی است که فرد برای بازگو کردن مضامین و مفاهیم ذهنی و منظور و باور خود متحمل شده و همین‌طور نشان دهندهٔ میزان بهره‌گیری او از قسمت ناهوشیار ذهن است؛ لذا با بهره‌گیری از صور خیال و ذهن می‌توان امور فراسوی طبیعی را محسوس و مشاهده‌پذیر نمود.

نمادها از صور بیانی مهم و مؤثر برای پی بردن به معانی مجهول و مبهم می‌باشد، پس با بهره‌گیری متفکرانه و ماهرانهٔ آن‌ها می‌توان امور مجهول را معلوم و امور مبهم را واضح و روشن نمود.

نمادها از دو جنبه قابل بررسی هستند:

۱- جنبهٔ انسانی؛ در این جنبه نمادها برای بیان عواطف و افکار ذهن نویسنده مورد استفاده قرار می‌گیرد که در قسمت‌های مختلف شرح داده شد.

۲- در جنبهٔ دوم، نمادها تنها نمایان‌گر اندیشه‌ها و احساسات شاعر، هنرمند و نویسنده نمی‌باشند، بلکه گستره‌ای عام، جهانی و آرمانی هستند؛ هدف در این جنبه نیل به فراسوی واقعیت و یا رسیدن به حقیقت و ایده‌های کلی است. برای نیل به حقیقت از طریق نماد باید واقعیت را نقطهٔ شروع دانست و برای رسیدن از

واقعیت به آرمان باید به تصویرپردازی‌های مختلف پرداخت. معمولاً آثار نمادی مبهم، آشفته و گنگ هستند و این آشفتگی عمدی برای آن است که خواننده را به فراسوی واقعیت‌ها و ایده‌های بنیادین سوق دهد. ایده‌هایی که نماد فقط پرتوی از آن‌ها هستند.

نماد نقش بی‌بدیلی در پرورش فکر، انتقال معنی فراسوی معنای طبیعی و تحت اللفظی، بیان امور غیبی و نامحسوس و تبدیل آن‌ها به امور محسوس و بالعکس، زیبا و جذاب نمودن محتوا و متن، تلخیص مطالب و ... دارد و شایسته است در جریان تعلیم و تربیت مورد استفادهٔ بهینه قرار گیرند. با تحلیل نمادهایی که فرد استعمال نموده است می‌توان تا حدود زیادی به محتویات عالم ناهوشیار او پی برد و به‌عبارت دیگر، مراجع را به‌خوبی روانکاوی نمود و علت و سرمنشأ بسیاری از رفتارهای فرد را کشف کرد.

کارکردهای استعاره

آنچه در مباحث روان‌شناسی تربیتی، پژوهش در استعاره را حایز اهمیت می‌کند بیشتر ناظر به نقش و کارکرد آن است و نه جنبه‌های نظری و ماهیت ذاتی و زبانی آن. اصطلاح «استعارهٔ تربیتی»[1] در واقع ناظر بر کاربرد استعاره در فضای تعلیم و تربیت است. استعاره‌شناسان نقش‌های تربیتی متعددی برای استعاره برشمرده‌اند که بعضی از برجسته‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است:

۱) کارکرد انگیزشی

انگیزه عاملی داخلی برای فعالیت ارگانیزم است. «گیج و برلاینر (۱۹۸۴) انگیزش را به فرمان اتومبیل تشبیه کرده‌اند. سیفرت گفته است که انگیزش یک تمایل یا گرایش به عمل کردن به طریقی خاص است او همچنین انگیزه را به شکل نیاز یا خواست ویژه‌اش که انگیزش را موجب می‌شود تعریف کرده است.» (سیف، ۱۳۸۶: ۳۴۸) استعاره با آراسته‌سازی و برجسته‌سازی متن وکلام و با پردازش قوی معنا در ذهن مخاطب، باعث ظهور و طراوت بی‌نظیر و آتشین معانی و جلب توجه می‌شود، هیجان و انگیزهٔ مضاعفی در روح و ذهن مخاطب تولید و دگرگونی مطمئن و قابل قبولی در رفتار او ایجاد می‌کند: «استعاره علاوه بر کارکرد پیام رسانی، جنبه‌های شناختی، عاطفی و انگیزشی بسیار قوی دارد و همان جنبه‌ها همراه با جنبه‌های ساختاری خود باعث می‌شوند که پردازش اطلاعات در استعاره ویژگی پیدا کند.» (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۵) و مخاطب را به فعالیت وا دارد. بعضی از فلاسفه، متخصصان و صاحب‌نظران استعاره همانند

---

1. Educational metaphor

دیویدسُن، خاصیت معرفت‌بخشی استعاره را نادیده می‌گیرند ولی بـر ایـن باورنـد کـه استعاره از خاصیت انگیزشی و جلب توجه بسیاری بالایی برخوردار است و ایـن دو نیـز از عوامـل مهـم و مؤثر بـر یـادگیری هستند.

۲) کارکرد اکتشافی

استعاره از ابزارهای شایستهٔ کشف معناست؛ یعنی باعث آشکارشدن بعضی از امـور و مفـاهیم پوشـیده می‌شود؛ تجربه‌های غیرقابل توصیف را وصف می‌نماید و امور انتزاعی و نامحسوس را عینیت می‌بخشد. در زبان مجازی نماد و تمثیل‌های رمزی بیش از دیگـر اقسام استعاری نقـش اکتـشافی دارنـد. ایـن اکتـشاف دوسویه است؛ هم در گوینده و هم در مخاطب. گوینده به کمـک رمـز و نمـاد قـادر بـه کـشف حـالات و روحیات و تجارب درونی خویش است و شنونده از طریق خـوانش و تأویـل نمادهـای گوینـده بـه کـشف معانی تازه می‌رسد. استعاره روشی برای پی بردن به انگیزه‌های فرد در بروز پاره‌ای از رفتارها است. ماکس بلک به نقش اکتشافی استعاره‌ها توجه فراوانی دارد (به‌ویژه اگر در متون علمی که به اصطلاح‌شناسی دقیـق نیاز دارند، به‌کار روند)؛ زیرا ابزاری در خدمت یک غایت یا روشی برای فهم بهتر می‌باشند. «آزمایش‌هایی که برلاین انجام داده است نشان می‌دهند که استعاره‌ها باعث می‌شود کنجکاوی فراگیران برانگیختـه شـوند و به رفتار اکتشافی روی آورند. ساخت استعاره به‌گونه‌ای است که ایجاد غرابت مـی‌کنـد و همـان تعـارض در نظام انگیختاری ما اثر می‌گذارد و ما را به سمت پردازش جدید سوق می‌دهد.» (قاسـم‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۶) بنا به نظر سازنده‌گرایان نیز فراگیران هنگـام بهـره‌گیـری از روش تـدریس بدیعـه‌پـردازی و اسـتعاری بـرای یادگیری فعّالند و دانش را کشف می‌نمایند. دیویدسُن هم بر این باور اسـت کـه اسـتعاره‌هـا محرکـی بـرای اندیشیدن و به‌تبع آن، فهمیدن و کشف کردن می‌باشند. مثلاً اگر گفته شود «ژولیـت مثـل خورشـید اسـت»، فراگیر باید بکوشد تا وجه یا وجوه مشترک و مشابهت آن‌هارا پیدا نماید و نباید تصور کنـد کـه ایـن دو از تمامی جهات به یکدیگر شبیه هستند.

۳) کارکرد تأویلی

تأویل یعنی شناخت مفاهیم ذهنی و امور نامحسوس به‌وسیلهٔ امور عینی و پی بردن از ظاهر به بـاطن و از آشکار به پنهان. اسپینوزا بر آن بود که برای تأویل هـر مـتن بایـد صـرفاً بـه خـود آن مـتن رجـوع کـرد و از هرگونه پیش‌داوری دوری گزیـد. «از نظـر او، در هـر مـتن بایـد معنـایی نهفتـه باشـد، معنـایی کـه سـرانجام دست‌یافتنی است» (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۱۵۸). نیچه از برجسته‌ترین مخالفان تأویل است و بر این باور است کـه

باید تأویل‌های گذشته را فراموش کرد تا آینده را بهتر ساخت. او مـی گویـد: «مـا موجـوداتی پـذیرا هـستیم ودیگر نیروی آفرینش را از دست داده‌ایم. تنها به تأویل‌هایی از گذشته دل بسته‌ایـم. بـرای آفـرینش هنـری باید نخست بیاموزیم که خوب و درست فراموش کنیم. آفرینشگر، هرچه بیشتر به تاریخ خـویش یـا تأویـل گذشته بپردازد، کمتر می‌آفریند. آفرینش در حکم گسست تام با گذشته است» (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۱۵۸). امّا فیلسوفانی همانند شلایرماخر، اگوست بک، ویلهم دیلتای، ادموند هوسرل و... بر این باورنـد کـه بـا تأویـل مناسب می‌توان به معنای مشخص و واحد متن و به نیت مؤلف از تدوین آن پی برد. مثلاً دیلتای می‌گویـد: «ما می‌توانیم معنای هر اثر زبانی را با کشف زمینه‌های معنـایی آن بـشناسیم بـه‌صـورتی کـه فراتـر از معنـای نخستین رفته و به یاری همین زمینهٔ معنایی معنای راستین را کشف می‌کنیم و در ایـن راه از تجربـهٔ خـویش که با آن آشنا هستیم بهره می‌گیریم» (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۱۵۸). تأویل کنندهٔ مساعد برای تأویـل شایـسته بایـد فاصلهٔ زمانی و تاریخی را از میان بردارد، گوینده را بهتر بشناسد و به‌نوعی هـم‌روزگـار مؤلـف شـود؛ زیـرا هرچه گوینده بیشتر شناخته شود انگیزه‌های پنهان در کلامش بهترکشف می‌شود. از کارکردهـای برجـستهٔ استعاره نیز کارکرد تأویلی آن است؛ درک منظور و مقصود حقیقی گوینده که بر اساس امـور محـسوس و قرینهٔ صارفه صورت می‌گیرد همان تأویل است که با استعاری فکرکردن و اسـتعاری عمـل کـردن حاصـل می‌شود. به‌طور خلاصه، تأویل به خواننده مجال فعال‌سازی ذهن و خلق معنا را می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که سخن یا نشانه‌ها را بر اساس تجربه‌ها و عقاید خویش معنادارکند. استعاره‌هایی هستند کـه تنهـا یـک تأویـل دارنـد (استعاره مصرحه و مرشحه) اما نماد و رمز، تأویل‌های متعدد دارند و از این جهت خلاق‌ترند و ذهن شنونده را به چالش می‌گیرند.

۴) کارکرد شناختی

استعاره‌ها از آن بابت که انسان را به تأمل وامی‌دارند، کـل وجـود فراگیـر بـه‌ویـژه حیطـه‌هـای عـاطفی، روانی- حرکتی و شناختی او را در ارتباط با هم و برای نیـل بـه شـناخت فعـال مـی‌نماینـد و از تحقیقـات و یافته‌های بین‌رشته‌ای برای حل مسئله و نیل به هدف کمک می‌گیرند. تحقیقات بین‌رشته‌ای (یعنی برقـراری پیوند میان حوزه‌های به‌ظاهر مجزا و اقتباس مکانیزم‌ها و روش‌ها از فضای برتر به فضای کهتر و یا از فـضای بالیده به فضای فقیر) یک روش و ابزار مناسب و قوی برای نیل به شناختند. استعاره از منظرهـای دیگـر هـم معرفت‌بخش و شناخت افزاست. دیویدسُن که منکـر جنبهٔ معرفـت‌بخـشی اسـتعاره اسـت بـر ویژگـی‌هـای تحریکی، انگیزشی، برجسته‌سـازی و جلـب توجـه آن کـه از جملـه مـسائل یـا عوامـل مـؤثر بـر شـناخت و یادگیری هستند، تأکید می‌نماید. علاوه بـر ایـن، اسـتعاره از آن بابـت کـه زبـان و تفکـر را سـازمان‌دهـی و

موجبات پرورش و رشد آن‌ها را فراهم می‌نماید، فرایندی واقعیت‌آفرین بوده و در شناخت واقعیت به فرد کمک می‌کند؛ ضمیر هوشیار و ناهوشیار را به هم پیوند می‌دهد؛ و باعث می‌شود که مفاهیم، واژه‌ها، اصطلاحات، عبارات، جمله‌ها و ... از زوایا، جوانب و مناظر گوناگون بررسی شوند؛ مانع نگرش تک‌بعدی (که آسیب‌زا، انحرافی، باتلاق و مانع شناخت است) می‌شود و... کارکرد شناختی دارد. «بررسی نظرگاه‌های گذشته نشان می‌دهد که نمی‌توان با توجه صرف به معنای لغوی و تحت اللفظی کلمات به کار رفته در استعاره و یا ساخت دستوری آن، اثربندی آن‌را تبیین کرد» (قاسم زاده، ۱۴:۱۳۷۹) استعاره عناصر خیال و اندیشه را برای حفظ و نیل به معرفت نهایی مهیا می‌نماید، لذا می‌توان گفت: صور مجازی زبان، ابزارهای مناسبی برای یادگیری و تقویت حافظه نیز هستند.

۵) کارکرد آفرینش و گسترش معنی

استعاره‌ها در اثر انتقال معنی از حوزه‌ای به حوزهٔ دیگر باعث گسترش معنی می‌شود؛ مثلاً در گزارهٔ استعاری «کودکان شکوفه‌های زندگی هستند»، بخشی از مفهوم و ویژگی‌های شکوفه مانند طراوت، شادابی، بالندگی و آسیب‌پذیری به مفهوم کودک منتقل می‌شود» (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۱). از نظر علمای بلاغت، استعاره اساساً در خدمت معنی است. ریکور نیز استعاره را از عوامل برجستهٔ گسترش و خلق معنی می‌داند و می‌گوید: «... کارکرد اصلی استعاره واردکردن سویه‌هایی از شیوهٔ زندگی ما به زبان است ... این مفهوم از استعاره ما را به نظریه‌ای کلی دربارهٔ خیال می‌کشاند. تخیل نه بازسازی یا بازآفرینی چیزی غایب، بلکه به‌معنای دقیق واژه، آفرینش چیزی تازه است» (احمدی، ۱۳۸۰: ۶۱۹).

۶) کارکرد تأکید بر معنی و برجسته‌سازی

با استعاره می‌توان معنی و منظور خاصی را برجسته نمود تا مخاطب فکور مقصود گوینده و یا نویسنده را سریع‌تر، کامل‌تر و روشن‌تر دریابد؛ زیرا به گفتهٔ دیویدسُن، استعاره باعث جلب توجه می‌شود و چون «بیان استعاری بیانی است که از لحاظ ارتباط با بافت خلاف عرف و قاعده به‌نظر می‌رسد» (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۶)، توجه شنونده را به خود جلب می‌کند. قرآن کریم برای اصلاح رفتار مخاطبان مساعد پاره‌ای از امور و مفاهیم را برجسته کرده و بدین‌گونه نظریه‌های روان‌درمانی و اصلاح رفتار جامعی را تدوین می‌کند؛ مثلاً برای این‌که عمق کراهت و ناصواب بودن غیبت را بیان دارد می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید.... از یکدیگر غیبت مکنید، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؛ پس آن را ناخوش خواهید داشت...» (حجرات،۱۲،۴۹). و این‌گونه از مخاطبین می‌خواهد که از

هر گونه گمان بد که باعث دشمن‌تراشی ذهنی و زائل شدن انرژی‌های روانی می‌شود پرهیز نمایند.

۷) کارکرد پوشیده‌گویی

استعاره در مواقعی مقصود و منظور را به شیوهٔ پوشیده بیان می‌نماید. این امر متضمن دو نکته است: یکی آن‌که باعث فعالیت ذهن می‌شود و ذهن را به اکتشاف و تأویل برمی‌انگیزد؛ دیگر این‌که می‌توان برخی امور نامتعارف را که در شرایط فرهنگی، سیاسی بیان صریح آن‌ها ممکن نیست به‌وسیلهٔ استعاره به‌طور پوشیده بیان کرد. پوشیده‌گویی در مواقعی که اخلاق اجتماعی ایجاب می‌کند و نیز برای بیان ناگفته‌ها و ناگفتنی‌های مختلف بسیار کاربرد دارد.[۱]

۸) کارکرد تزیینی

بر اساس دیدگاه‌های سنتی، استعاره نمک سخن است و آن را فصیح، بلیغ، جذاب و آراسته می‌نماید؛ لذا پیام استعاری (با دارا بودن سایر شرایط) بهتر و بیشتر بر دل‌های مساعد می‌نشیند و آن‌هارا برای دریافت حقایق و نزدیکی به هم آماده می‌کند. رسانه‌های گروهی، مدیران سازمان‌ها، سخنوران ماهر، سیاستمداران برجسته، روان‌شناسان و معلمان فرهیخته برای جذب و جلب افکار عمومی و تأثیرگذاری بر مخاطبان خود از استعاره‌های مناسب بهره می‌گیرند تا بدان وسیله، عواطف آن‌ها را تهییج و به پاره‌ای از اهداف خویش نائل آیند؛ زیرا از جمله عواملی که انسان‌ها را به هم نزدیک می‌نماید، سخن زیبا و زیبا سخن‌گفتن است. شاید به همین دلیل است که خداوند از مردم می‌خواهد با هم خوش‌گفتار باشند و در جریان برقراری ارتباط از به‌کاربردن سخنان زشت اجتناب کنند: «و قولوا للناس حسناً و اقیمو الصلاه» (بقره، ۲، ۸۳) و «قل لعبادی یقولو التی هی احسن» (اسراء، ۱۷، ۵۳). قدما فضیلت استعاره را در این دانسته‌اند که در هر لحظه می‌تواند بر قامت سخن جامهٔ نو بپوشاند و از تکرار ملال‌آور آن جلوگیری کند. «جرجانی بنیان استعاره و

1- عارفان از بیم بدفهمی نامحرمان و ناآشنایان پوشیده سخن می‌گویند و اصرار دارند که اسرار خود را به زبانی رمزی بیان کنند:

فاش و مطلق گفتنم دستور نیست	لیک راز از پیش چشمم دور نیست
لیـــک بنمایم نشانی با شما	تا شود پیدا شما را این خطـــــا (۳/۵-۱۱۸۴)
خامشی بحر است و گفتن همچو جو	بهر می جوید تورا جو را مجو
از اشارتهای دریا سرمتـــــــــــاب	ختم کن والله اعلم بالصـــواب (مثنوی معنوی)

نوع انتقالات صورت گرفته در آن را از نوع معنایی می‌داند و بر این باور است که استعاره در هر لحظه به لفظ طراوت می‌بخشد و به این ترتیب یک واژه در معانی متعدد ایفای نقش می‌کند، انبوهی از معنا را در الفاظ کم ارائه می‌دهد. وی لفظ استعاره را همانند صدفی می‌داند که معانی متعدد همانند چندین مروارید از آن بیرون می‌آیند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۱۱۲). با استعاره می‌توان سخن را آراسته نمود و بر جذابیت و اثرگذاری آن افزود؛ اندیشه‌ها را فعال نمود؛ عواطف، احساسات، علایق، رغبت‌ها و تمایلات را اظهار کرد؛ ناگفته‌ها، عقاید، باورها و آموزه‌های دینی، وقایع و حوادث تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و طبیعی را به شیوه‌ای زیبا بیان نمود و خلاقیت، ابتکار و ذهنیت فلسفی را در وجود فراگیران پروراند.

۹) کارکرد اقناعی

اقناع یعنی واداشتن مخاطب به پذیرش عقیده و یا انجام عملی با بهره‌گیری از روش‌های عقلی همانند قیاس، استقرا و استدلال و شیوه‌های بیانی و بلاغی همانند تشبیه، استعاره، تمثیل و نماد. زبان مجازی در قالب استعاره و نماد به‌ویژه اگر خداوند خالق آن‌ها باشد در اوج فصاحت و بلاغت بوده و ضمن این‌که شورآفرین هستند مخاطب را قانع می‌کنند و این باور را در او می‌پرورانند که برای نیل به اهداف مهم چگونه باید عمل نمود و چه روش‌هایی را باید به کار برد. مثلاً مولوی برای نیل به عرفان روش اسوه و تسلیم بودن در برابر اسوهٔ جامع را پیشنهاد و ترویج می‌نماید و مخاطب را ترغیب می‌کند که در هیچ شرایطی این روش را فرو ننهد و در مقابل اسوه قرار نگیرد:

پیر را بگزین که بی پیر این سفر هست پرآفت و خوف و خطر

گر نباشد سایهٔ او بر تو گول پس تو را سرگشته دارد بانگ غول

(۲۹۴۳-۴۶/۱)

۱۰) کارکرد خلق الگو

یکی از مهم‌ترین کارکردهای استعاره الگوسازی است. الگوسازی یعنی بهره‌گیری از مدل، نقشه و برنامهٔ یک حوزه در حوزهٔ دیگر برای حل پاره‌ای از مسائل و نیل به هدف. از طریق مدل‌ها، نقشه‌ها و برنامه‌های یک حوزهٔ علمی می‌توان پاره‌ای از مسائل و مفاهیم پیچیدهٔ یک حوزهٔ دیگر را تحلیل و برای حل آن‌ها برنامه‌ریزی نمود. دانشمندان با تحلیل سیستم ذخیرهٔ آب سدها و انتقال آن به‌وسیلهٔ لوله از پشت

دیوارهٔ آن‌ها موفق به ساخت خازن و انتقال جریان الکتریسیته شدند و با تحلیل سیستم منظومهٔ شمسی به تحلیل اتم و کشف عناصر آن دست یافتند. شایان ذکر است که بهره‌گیری از الگو در علوم انسانی برای اصلاح و تغییر عقیده، باور، رفتار و به‌طور کلی، اصلاح و تغییر شخصیت و وجود، جایگاه رفیعی دارد و خداوند برای این منظور اسوه‌های کامل، جامع، عظیم، مساعد و شایسته‌ای را برای اصلاح و هدایت خلق فرستاده است که پیامبران، کاملان و کتب آسمانی و ایحایی از جملهٔ آن اسوه‌ها هستند.

۱۱) کارکرد تحلیل محیط اجتماعی و رفتارهای شهروندان

باآفرینش استعاره‌های خاص و نشر آن‌ها در میان شهروندان یک نظام سیاسی و... می‌توان به‌عکس‌العمل‌های خاص شهروندان یک کشور و یا اعضای یک جامعه و گروه در شرایط ویژه پی‌برد و متناسب با آن عکس‌العمل‌ها برای نیل به اهداف مورد نظر برنامه‌ریزی نمود. جرج بوش، رییس‌جمهور سابق آمریکا، برای این‌که موافقت و حمایت مردم کشورش و حتی جهانیان را برای حملهٔ به عراق کسب کند، صدام حسین را «محور شرارت» معرفی می‌نماید و چون از ابزارهای تبلیغی مناسب وگسترده برخورداراست، ضمن این‌که به اهداف خود می‌رسد، مؤثر بودن این استعارهٔ روان‌شناسی اجتماعی را که می‌گوید «پیروز کسی است که بلندگو دستش باشد»، نیز اثبات می‌نماید. باتحلیل محیط‌های مشابه می‌توان برای نیل به اهداف نظامی و شکست حریف، مدل و نقشهٔ عملیاتی آماده ساخت. شاید بتوان گفت که کارکرد تجزیه و تحلیل محیط نوعی قیاس منطقی و تعمیم فلسفی است.

۱۲) کارکرد تعاملی و پیوندی

استعاره بین حوزه‌های غریب و مجزا از یکدیگر پیوند برقرار می‌کند و ویژگی‌هایی را از مشبه‌به به مشبه و بالعکس منتقل می‌نماید؛ یعنی «استعاره انتقال معنی از عنصری به عنصر دیگر است یعنی عنصری که مفهوم مشخص‌تر و شناخته‌شده‌تری دارد تمام یا قسمتی از معنای خود را به عنصر دیگری که اغلب کمتر شناخته‌شده است و دسترسی زیادی بدان وجود ندارد منتقل می‌کند» (قاسم زاده، ۱۳۷۹: ۹).

۱۳) کارکرد فشرده سازی، ایجازی و تلخیصی

استعاره همانند انرژی هسته‌ای است؛ یعنی همان‌طور که در فرایند غنی‌سازی انرژی در ماده متراکم می‌شود، استعاره نیز مجموعهٔ معارف انسان را در پاره‌ای از اصطلاحات، کلمات و عبارات متراکم و منسجم می‌نماید. با آفریدن و یا انتخاب واژه‌های استعاری ابررسانا می‌توان دریایی از معرفت را در

زمینه‌های مختلف به اذهان مخاطبان منتقل کرده و نظریه‌ها، اصول و روش‌های ارزشمند تربیتی، دینی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی، اجتماعی، ادبی، روان‌شناسی، روان‌درمانی، اصلاح رفتار و ... را به آن‌ها متذکر و حتی آموزش داد. از استعاره‌های مهمی که در نهایت ایجاز، دریایی از معرفت را به اذهان مخاطبان منتقل می‌کند «استعارهٔ کابل معرفت» پیرس است. از آن‌جا که «تئوری‌های فلسفی مجموعه‌ای از معارف و نظریه‌های مرتبط با هم را در قالب یک اصطلاح استعاری بیان می‌نمایند» (سیفی، ۱۳۸۶: ۴). استعارهٔ کابل معرفت پیرس، بسیاری از نظریه‌های فلاسفهٔ پراگماتیسم را به‌طور خلاصه به مخاطب منتقل می‌کند. در این استعاره، پیرس معرفت را به کابل تشبیه می‌نماید، نه به زنجیر؛ زیرا اگر سیمی از کابل پاره شود هنوز کابل پابرجاست و می‌تواند جریان الکتریسیته را منتقل نماید؛ اما اگر معرفت را زنجیر بدانیم اگر یکی از حلقه‌های زنجیر شکسته و یا پاره شود دیگر حلقه‌ها به یکدیگر متصل نخواهند بود.

۱۴) کارکرد روان‌شناسی ملل

با بررسی استعاره‌های هر قوم و ملت حتی اقوام و مللی که اکنون وجود ندارند، می‌توان عقاید، باورها و به‌طور کلی، فرهنگ آن‌ها را بررسی و نکات ارزنده‌ای را درک و کشف نمود. پس نباید در بررسی و تحلیل استعاره‌ها، فرهنگ و محیطی که استعاره در آن شکل گرفته است فراموش شود. «فردی بیگانه با زندگی اعراب بادیه‌نشین مسلماً نمی‌فهمد که جملهٔ استعاری «خاکستر دیگ او زیاد است» به معنی آن است که او مرد سخاوتمندی است که از مهمانانش با گشاده‌دستی استقبال می‌کند؛ در حالی‌که یک عرب بادیه‌نشین این استعاره را به‌طور کامل و درست می‌فهمد» (صباغ، ۱۳۸۵: ۱۷).

در جدول زیر کارکردهای صور مجازی نشان داده شده است:

کارکرد / صور مجازی	تشبیه	استعا	تمثیل	نماد
امور و مفاهیم غامض، انتزاعی، ذهنی را محسوس، عینی، قابل درک و فهم می‌نماید.	×	×	×	×
باعث تزیین، لطافت، جذابیت، فصاحت، بلاغت، تعمیق و گستردگی کلام و محتوا می‌شود.	×	×	×	×
باعث پیوند دو حوزهٔ علمی و انتقال محتوا، نظریه‌ها، اصول، روش‌ها، فنون و ... از یک حوزهٔ علمی به حوزهٔ دیگر می‌شود.	×	×	×	×
باعث جلب توجه، دقت، حساسیت، کنجکاوی و هوشیاری می‌شود.	×	×	×	×
باعث غنی ، زایا، سیال، فربه و ... شدن زبان می‌شود.	×	×	×	×

باعث انضباط فکری، زبانی و به‌تبع آن باعث پرورش حس خلاقیت، ذهنیت فلسفی و به‌طور کلی باعث پرورش فکر و اندیشه می‌شود.	×	×	×	×
معرفت، شناخت، دانش، خلاقیت و .... فراگیر را افزایش می‌دهد.	×	×	×	×
بسیاری از ویژگی‌های مشبه را برجسته، عظیم و واضح می‌نماید.	×	×	×	×
باعث شیرینی کلام و قابل پذیرش شدن آن از سوی شنونده می‌گردد. به عبارت دیگر، از خشکی و تلخی پند و اندرز مستقیم و صریح می‌کاهد.	×	×	×	
یکسانی و همانندی را به اوج خویش می‌رساند.		×		
فضای وسیع و گسترده‌ای را برای تصور ، تجسم و تخیل فراهم می‌نماید. به عبارت دیگر، قدرت تخیل و تصور انسان را در فضای آموزش و پرورش به‌کار می‌گیرد.	×	×	×	×
با الفاظ کم معانی فراوانی را به ذهن مخاطب منتقل می‌کند.	×	×	×	×
حافظهٔ مخاطب را قوی و گنجایش و ظرفیت آن را افزایش می‌دهد.	×	×	×	×
موجب اعتلای سخن خطیب و ایمان مخاطب به گفتار خطیب و گوینده می‌شود.	×	×	×	×
باعث شناخت عمیق افرادی می‌شود که برای بیان باورهای خود از صور مجازی زبان استفاده می‌کنند.	×	×	×	×
باعث اقناع معاندین و افراد لجوج است.		×	×	×
بر امور غیبی، مفاهیم امور ذهنی، نامحسوس و انتزاعی دلالت دارد.				×
محیطی را (با توجه به مفهوم گسترده آن) که فرد در آن قرار دارد تجزیه و تحلیل می‌کند.	×	×	×	×
از عوامل مهم برای تعبیر و تفسیر رؤیاها می‌باشد.		×		×
وسیله یا روشی بسیار مناسب و مساعد برای پی بردن به محتویات قسمت ناهوشیار «خود» انسان است. لذا وسیله و عامل مناسبی برای تشخیص پاره‌ای از نابسامانی‌های رفتاری و روانی و اصلاح و درمان آن‌هاست.		×		×
باعث بهره‌گیری از سایر حوزه‌های علمی می‌شود و در نتیجه فرایند مدل‌سازی برای حل پاره‌ای از مسائل حوزه‌های دیگر را فراهم می‌نماید.	×	×	×	×
فکر و اندیشه را برای حل مسائل مهم و حساس، مدیریت ، منظم و جهت‌دهی می‌کند		×	×	

نتیجه‌گیری

در تاریخ استعاره‌شناسی نگاه به استعاره سیر دگرگونی مهمی را طی کرده است. دیدگاه‌های اولیه استعاره را یک صناعت ادبی و برای آرایش کلام می‌شمرد. برخی همانند ارسطو بر این باور بوده و هستند که جایگاه استعاره به‌عنوان یکی از صناعات ادبی فقط در خطابه و شعر است؛ ولی در گذر زمان مفهوم استعاره از حوزه‌های خطابه، شعر، و به طور کلی از ادبیات به کل زبان گسترش یافت و تا آن‌جا رسید که اکنون برخی دیدگاه‌ها، کل زبان و حتی سازوکار ذهن را استعاری می‌دانند.

صور استعاری شامل رده‌های مختلفی (تشبیه، استعاره، تمثیل، نماد) هستند که هر یک از آن‌ها سطوح متفاوتی از فرایند شناخت و ادراک و انتقال مفاهیم را صورت‌بندی می‌کند و نقش خاصی در تفکر استعاری دارد. بررسی نقش‌های استعاره بسیار مورد توجه نظریه‌پردازان ادبی، فلاسفه و به‌ویژه دانشمندان علوم شناختی و روان‌شناسی تربیتی بوده است. از این‌رو، پژوهش در استعاره در مباحث روان‌شناسی تربیتی، اهمیت به‌سزایی پیدا می‌کند؛ چرا که بررسی فرایند تفکر استعاری در مباحث شناختی، زوایای مهمی را برای بازشناسی سازوکار استعاره و ذهن روشن می‌کند.

بررسی دقیق‌تر نقش‌های استعاره، از ضرورت‌های کار حوزهٔ علوم تربیتی است تا بر اساس بررسی کارکردهای استعاره، نظام‌ها و روش‌های تربیتی را مؤثرتر کند و به مدد طراحی الگوهایی برای تفکر استعاری، قابلیت‌های خلاق ذهن را بیش از پیش مورد توجه قرار دهد. در میان نقش‌های استعاره، نقش‌های اکتشافی (تأویلی، ابداعی و...) زمینهٔ کشف و تأویل و ابداع اندیشه‌ها را فراهم می‌کند. و نقش انگیزشی، عاطفی، زیبایی‌شناختی و ادبی (تخیل‌آفرینی، آرایش و تزیین) در پویاسازی و تأثیرگذاری فرایندهای آموزشی و تربیتی بسیار مؤثرند.

منابع

احمدی، بابک (۱۳۸۰). *ساختار و تأویل متن*. تهران: نشر مرکز.

ارسطو (۱۳۷۱). *فن خطابه*. ترجمهٔ دکتر پرخیدهٔ ملکی. تهران: اقبال.

اژه‌ای، محمد علی (۱۳۷۶). نظریه تعاملی استعاره. *مجلهٔ پژوهشی دانشگاه اصفهان*. ش. ۱و ۲.

استیور، دان (۱۳۸۴). *فلسفه زبان دینی*. ترجمهٔ ابوالفضل ساجدی، تهران: نشر ادیان.

پورحسن، قاسم (۱۳۸۴). هرمنوتیک *تطبیقی*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

پورنامداریان، نقی (۱۳۶۴). *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

خوانساری، محمد (۱۳۸۶). *منطق صوری*. تهران: انتشارات آگاه.

دیویدسن، دونالد (۱۳۸۴). معنای استعاره‌ها. ترجمهٔ رضا امینی. مجلهٔ *زیباشناخت*. شماره ۱۲.

ردی، مایکل (۱۳۸۴). استعارهٔ مجرا. ترجمهٔ فرزان سجودی. *استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی*. گروه مترجمان به کوشش فرهاد ساسانی. تهران: سورهٔ مهر.

ریچاردز. آی. ای. (۱۳۸۲). *فلسفه بلاغت*. ترجمهٔ علی محمدی آسیابادی. تهران: نشر قطره.

سجودی، فرزان (۱۳۸۴). *نشانه‌شناسی در ادبیات* .تهران: نشر فرهنگ کاوش.

سیدحسینی، رضا (۱۳۸۱). مکتب‌*های ادبی*. تهران: انتشارات آگاه.

سیف، علی اکبر (۱۳۸۶). روانشناسی پرورشی نوین، تهران: نشر دوران.

سیفی، محمود (۱۳۸۷). *فیلسوف با استعاره می‌اندیشد*. در آدرس:

http:// www. Aftab. Ir/articles

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه

شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). *بیان و معانی*. تهران: انتشارات فردوسی.

فتوحی، محمود (۱۳۸۶). *بلاغت تصویر*. تهران: انتشارات سخن.

ضرابیها، محمدابراهیم (۱۳۸۴). زبان عرفان. تهران: بینادل.

قاسم زاده، حبیب الله (۱۳۷۹). *استعاره و شناخت*. تهران: نشر فرهنگان.

هاوکس، ترنس (۱۳۷۷). *استعاره*. ترجمهٔ فرزانه طاهری. نشر مرکز.

واعظی، احمد (۱۳۸۰). *درآمدی بر هرمنوتیک*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

Abrams, M.H. (2005). *A GLOSSARY OF LITERARY TERMS*. Heinle & Heinle, 9th Ed.

Black, M. (1962). Metaphor. In *MODELS AND METAPHORS* (Ithaca: Cornell University Press).

Black, M. (1977). *MORE ABOUT METAPHOR*. Cornell University.

Black, M. (1978). How Metaphors Work: A Reply to Donald Davidson. In *ON METAPHOR*. (Ed. Sheldon Sacks). Chicago, Illinois: University of Chicago Press.

Davidson, D. (1978). What Metaphors Mean. In *ON METAPHOR* (Ed. Sheldon Sacks). Chicago, Illinois: University of Chicago Press.

David, G. (2004). *Thimothy, the role of metaphor in the technicalcommunication-calssroom*. university of Minnesota.

Devon, F.N.J. (2006). *Metaphors as a Bridge Understanding Educational and social Contexts*.

Davidson, D. (1978). What Metaphors Mean. In *ON METAPHOR*, (Ed. Sheldon Sacks). Chicago, Illinois: University of Chicago Press.

Eco, U. (1984). SEMIOTICS AND THE PHILOSOPHY OF LANGUAGE. Macmillan.

Grice, H.P. (1975). Logic and Conversation. In *SYNTAX AND SEMANTICS*, Vol. 3, Speech Acts, ed.by Peter Cole and Jerry L .Morgan. New York : Academic Press.

Lakoff, G. & Turner, M. (1989). *MORE THAN COOL REASON: A Field Guide to Poetic Metaphor*. The University of Chicago.

Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *METAPHORS WE LIVE BY.* Chicago and London: University of Chicago Press.

Lakoff, G. (1993). The contemporary theory of metaphor. In Geeraerts, Dirk (Ed.). (2006). *COGNITIVE LINGUISTICS: BASIC READINGS* (Cognitive linguistics research; 34). New York: Mouton de Gruyter Berlin.

METAPHOR: What is Metaphor? A Tentative Characterization. (Unknown Author): Available at: http://www.sas.upenn.edu/~campe/Papers/Reimer&CampMetaphorOUP.pdf

Reddy, M.J. (1979). *The conduit metaphor: A case of frame conflict.*

Searle, J. (1979). Metaphor. In *METAPHOR AND THOUGHT*, ed. A. Ortony (Cambridge: CambridgeUniversity Press).

Wilson, R.J. (2008). *A Davidsonian Response to the Dead Metaphor Problem*. M.A Thesis in Philosophy Faculty of the Virginia Polytechnic Institute and State University.